

گفتمان سیاسی و پارلمانتاریسم؛ قرارداد اجتماعی یا خصیصه بیولوژیک؟

مقاله علمی - تحلیلی

نویسنده: دکتر پیمان بخشایش

تاریخ: ۷ ژوئن ۲۰۲۶

چکیده

این مقاله نسبت میان زیست‌شناسی انسان، قرارداد اجتماعی، گفتمان سیاسی و پارلمانتاریسم را بررسی می‌کند. پرسش مرکزی این است که آیا دموکراسی و پارلمانتاریسم برآمده از «طبیعت زیستی» انسان‌اند، یا محصول تاریخی قرارداد، اجبار اجتماعی، تعادل قدرت و نهادسازی‌اند؟ مقاله با اشاره به تکامل انسان خردمند، ابزارسازی، توانایی همکاری و نیز استعداد خشونت و سلطه‌گری، نشان می‌دهد که انسان موجودی دوگانه است: از یک سو ظرفیت همدلی، زبان، همکاری و فرهنگ دارد؛ از سوی دیگر، در وضعیت بی‌قانونی می‌تواند به خشونت، حذف رقیب و اعمال زور میل کند. از این منظر، دموکراسی نه یک غریزه زیستی خودبه‌خودی، بلکه یک سازوکار تمدنی برای مهار خشونت، تنظیم رقابت، پذیرش تکرر و تبدیل نزاع خیابانی به رقابت نهادی است. در بخش پایانی، این بحث به ایران معاصر پیوند داده می‌شود: جامعه‌ای که پس از تجربه استبداد دینی، تشنه آزادی، سکولاریسم، پارلمانتاریسم و تکرر سیاسی است، اما همزمان با خطر انحصارطلبی ایدئولوژیک، قوم‌گرایی افراطی، چپ‌گرایی ضدپارلمانی، راست‌گرایی انتقام‌جو و پادشاهی‌خواهی گذشته‌گرا روبه‌روست. نتیجه مقاله این است که آینده دموکراتیک ایران تنها زمانی ممکن است که هیچ نیرویی قادر به حذف کامل نیروهای دیگر نباشد و همه بازیگران سیاسی، از سر عقلانیت و توازن قدرت، به قرارداد پارلمانی، رأی مردم، حقوق شهروندی و تمامیت ارضی تن دهند.

کلیدواژه‌ها: پارلمانتاریسم، قرارداد اجتماعی، زیست‌شناسی انسان، دموکراسی، ایران، تکثر سیاسی، تمامیت ارضی، سکولاریسم.

۱. مقدمه: پرسش از طبیعت انسان و ضرورت سیاست

تاریخ بشر تنها تاریخ ساختن روستا، شهر، دولت و تمدن نیست؛ تاریخ عبور یک موجود زیستی از وضعیت طبیعی به وضعیت فرهنگی و سیاسی نیز هست. انسان، پیش از آن‌که شهروند، رأی‌دهنده، عضو حزب یا فعال سیاسی باشد، موجودی زیستی است که برای بقا، رقابت، تغذیه، تولیدمثل، مهاجرت، دفاع و سلطه شکل گرفته است. اما همین موجود زیستی، به واسطه زبان، حافظه، ابزارسازی، نمادپردازی و توانایی همکاری، توانسته است چیزی فراتر از زیست طبیعی بسازد: جامعه، قانون، دولت، اخلاق، دین، فلسفه، علم و سیاست.

پرسش اصلی این مقاله چنین است: آیا گفتمان سیاسی، دموکراسی و پارلمانتاریسم از درون طبیعت زیستی بشر می‌جوشند، یا محصول قراردادهای تاریخی، اجبارهای اجتماعی، توازن قدرت و تربیت تمدنی‌اند؟ پاسخ کوتاه این مقاله این است که انسان ظرفیت زیستی همکاری و همدلی دارد، اما دموکراسی به‌عنوان یک نظم سیاسی، خصیصه طبیعی و خودبه‌خودی او نیست. دموکراسی یک قرارداد تمدنی است؛ قراردادی که بشر، پس از تجربه طولانی خشونت، جنگ، قبیله‌گرایی، استبداد، جنگ داخلی و حذف مخالف، ناگزیر به ساختن آن شده است.

از این منظر، پارلمانتاریسم نه یک تزئین غربی، بلکه یکی از مهم‌ترین ابزارهای تاریخی بشر برای تبدیل خشونت به گفت‌وگو، جنگ داخلی به رقابت حزبی، انتقام سیاسی به قانون، و حذف رقیب به پذیرش اپوزیسیون قانونی است. برای ایران امروز، که پس از بیش از یک قرن مبارزه برای قانون، مشروطیت، آزادی، سکولاریسم، حقوق زنان، حقوق شهروندی و حاکمیت ملی هنوز با بحران استبداد روبه‌روست، این پرسش از اهمیت حیاتی برخوردار است.

۲. انسان خردمند: ابزارسازی، همه‌چیزخواری و ظرفیت بقا

انسان خردمند در مسیر تکامل خود، تنها با نیروی فیزیکی بر دیگر موجودات برتری نیافت. بسیاری از حیوانات سریع‌تر، قوی‌تر یا مجهزتر از انسان بودند. امتیاز انسان در ترکیب چند عامل بود: مغز بزرگ‌تر، زبان نمادین، حافظه اجتماعی، توانایی یادگیری جمعی، ابزارسازی، دست‌های ماهر و همکاری گروهی. مطالعات تکامل انسان نشان می‌دهد که آزاد شدن دست‌ها در اثر دویایی و تکامل توانایی گرفتن و دست‌کاری اشیاء، امکان استفاده گسترده‌تر از ابزار را فراهم کرد و ابزارسازی نیز به نوبه خود بر شناخت، شکار، پخت‌وپز، دفاع و سازمان اجتماعی اثر گذاشت [1-3].

همه‌چیزخواری نیز در بقای انسان نقش مهمی داشت. انسان توانست در اقلیم‌های بسیار متفاوت، از مناطق قطبی تا بیابان، از جنگل تا کوهستان، خود را با منابع غذایی مختلف تطبیق دهد. اما این ظرفیت زیستی، روی تاریخ نیز دارد: در شرایط فروپاشی کامل نظم، قحطی، محاصره، جنگ یا زندان، گزارش‌های تاریخی و انسان‌شناختی از رفتارهای شدید بقا، از جمله آدم‌خواری اضطراری، وجود دارد. این پدیده نباید به‌عنوان «ذات همیشگی انسان» ساده‌سازی شود؛ بلکه باید آن را نشانه‌ای از این دانست که در شرایط حذف قانون، اخلاق، غذا و نظم اجتماعی، لایه‌های تمدنی می‌توانند فرو بریزند و انسان به مکانیسم‌های بسیار ابتدایی بقا بازگردد. بنابراین، انسان نه فرشته‌ای طبیعی است و نه هیولایی همیشگی. انسان موجودی است با ظرفیت‌های متناقض: می‌تواند شهر، بیمارستان، دانشگاه و پارلمان بسازد؛ و می‌تواند در شرایط فروپاشی، جنگ و بی‌قانونی، به خشونت سهمگین دست بزند. سیاست دقیقاً در همین فاصله شکل می‌گیرد: فاصله میان توانایی خشونت و ضرورت مهار آن.

۳. خشونت، سلطه و مسئله مهار قدرت

یکی از خطاهای رایج در تحلیل سیاسی این است که دموکراسی را نتیجه طبیعی نیکی بشر بدانیم. چنین برداشتی ساده‌انگارانه است. بسیاری از نظریه‌پردازان سیاسی، از هابز تا وبر و از منتسکیو تا دال، سیاست را در نسبت با قدرت، زور، قانون و مشروعیت تحلیل کرده‌اند. هابز در لویاتان، وضعیت طبیعی را وضعیتی ناامن می‌دید که در آن ترس، رقابت و بی‌اعتمادی می‌تواند انسان‌ها را به جنگ همه علیه همه بکشاند [4]. حتی اگر

تصویر هابز را بیش از حد بدبینانه بدانیم، نکته مرکزی او همچنان مهم است: بدون نظم سیاسی، قانون و داوری مشترک، خشونت می‌تواند به سرعت جای گفت‌وگو را بگیرد.

ماکس وبر دولت مدرن را نهادی تعریف کرد که انحصار مشروع اعمال خشونت فیزیکی را در قلمرو معین در اختیار دارد [5]. این تعریف نشان می‌دهد که دولت اساساً با مسئله مهار، تمرکز و مشروع‌سازی زور سروکار دارد. اما اگر دولت خود از قانون جدا شود، انحصار خشونت به استبداد تبدیل می‌شود. بنابراین، مسئله دموکراسی صرفاً این نیست که دولت وجود داشته باشد؛ مسئله این است که دولت چگونه محدود، پاسخگو، انتخابی، قابل نقد و قابل تغییر باشد.

در اینجا پارلمان‌تاریسم اهمیت پیدا می‌کند. پارلمان، اگر واقعی و آزاد باشد، مکانیسمی است برای تبدیل قدرت خام به قدرت محدودشده. حزب سیاسی، رسانه آزاد، انتخابات رقابتی، قوه قضائیه مستقل و جامعه مدنی همگی ابزارهایی هستند برای این‌که هیچ فرد، حزب، قوم، ایدئولوژی یا طبقه‌ای نتواند اراده خود را بدون مهار بر کل جامعه تحمیل کند.

۴. قرارداد اجتماعی: از زیست طبیعی به نظم سیاسی

نظریه قرارداد اجتماعی در سنت فلسفه سیاسی، از هابز و لاک تا روسو، تلاشی است برای توضیح این‌که چرا انسان‌ها باید از آزادی خام و بی‌مهار خود دست بکشند و به قانون مشترک تن دهند. در این سنت فکری، مشروعیت حکومت نه از خون، نژاد، زور، دین یا قداست حاکم، بلکه از رضایت حکومت‌شوندگان، حفظ حقوق و تأمین امنیت عمومی ناشی می‌شود [6-8].

لاک بر محدود بودن حکومت و حق مردم در برابر حکومت خودکامه تأکید داشت [7]. روسو مفهوم اراده عمومی را مطرح کرد، هرچند خوانش‌های افراطی از آن بعدها می‌توانستند به نام «اراده مردم» فردیت و تکثر را سرکوب کنند [8]. اهمیت این سنت برای بحث ما در این است که دموکراسی نه تسلیم به غریزه، بلکه محدود کردن غریزه سلطه‌گری از طریق قرارداد، قانون و نهاد است.

از این منظر، دموکراسی بر پایه این فرض بنا نمی‌شود که انسان‌ها همیشه عاقل، خیرخواه و منصف‌اند. برعکس، دموکراسی از این واقعیت شروع می‌کند که انسان‌ها ممکن است خطا کنند، قدرت‌طلب شوند، انتقام

بگیرند، تعصب بورزند و مخالف خود را حذف کنند. به همین دلیل، دموکراسی نهادهایی می‌سازد که حتی انسان‌های ناقص نیز مجبور شوند در چارچوب قانون، رأی، گفت‌وگو و مصالحه عمل کنند.

۵. پارلمان‌تاریسم: تمدنی کردن نزاع سیاسی

پارلمان‌تاریسم یکی از مهم‌ترین دستاوردهای سیاسی بشر برای متمدن کردن نزاع است. در وضعیت غیرپارلمانی، نزاع سیاسی به خیابان، زندان، تبعید، کودتا، اعدام، جنگ داخلی یا انقلاب قهرآمیز منتقل می‌شود. در وضعیت پارلمانی، همان نزاع به بحث، رأی‌گیری، ائتلاف، اپوزیسیون، قانون‌گذاری و انتخابات بعدی تبدیل می‌شود. تفاوت پارلمان با میدان جنگ در این است که بازنده نابود نمی‌شود؛ فقط موقتاً قدرت اجرایی را از دست می‌دهد و حق دارد در دوره بعد دوباره رقابت کند.

رابرت دال در نظریه «پلی‌آرشی» دموکراسی مدرن را با دو محور اصلی توضیح می‌دهد: مشارکت گسترده شهروندان و امکان رقابت و مخالفت سازمان‌یافته [9]. یعنی دموکراسی فقط رأی دادن نیست؛ حق مخالفت، حق سازمان‌یابی، حق رسانه، حق رقابت و حق بازگشت به قدرت نیز هست. اگر انتخاباتی برگزار شود اما مخالفان واقعی حذف شوند، رسانه‌ها آزاد نباشند و احزاب امکان سازمان‌یابی نداشته باشند، آن نظام دموکراتیک نیست.

لیبهارت نیز در مطالعه دموکراسی‌های متکثر نشان می‌دهد که در جوامع شکاف‌دار، مدل‌های توافقی، ائتلافی و متناسب، می‌توانند بهتر از مدل‌های برنده - همه‌چیز را می‌برد، ثبات سیاسی و نمایندگی گروه‌های مختلف را تضمین کنند [10]. این نکته برای ایران بسیار مهم است، زیرا ایران جامعه‌ای متکثر از نظر قومی، زبانی، مذهبی، طبقاتی، جنسیتی و ایدئولوژیک است.

۶. دموکراسی؛ خصیصه بیولوژیک یا اجبار تمدنی؟

با توجه به مباحث بالا، می‌توان گفت دموکراسی نه صرفاً خصیصه زیستی بشر است و نه امری کاملاً ضدطبیعی. انسان ظرفیت زیستی برای همکاری، یادگیری، همدلی، زبان و اعتماد دارد؛ اما همین انسان ظرفیت خشونت، سلطه، قبیله‌گرایی و حذف رقیب را نیز دارد. بنابراین دموکراسی بر پایه خوش‌بینی ساده‌لوحانه به انسان بنا نمی‌شود؛ دموکراسی بر پایه بدبینی نهادی به تمرکز قدرت بنا می‌شود.

دموکراسی به انسان نمی‌گوید تو ذاتاً دموکرات هستی؛ به انسان می‌گوید اگر می‌خواهی در جامعه‌ای پیچیده، آزاد و پایدار زندگی کنی، باید قواعدی را بپذیری: قدرت موقت است؛ رأی مردم معیار است؛ مخالف حق وجود دارد؛ اکثریت حق نابودی اقلیت را ندارد؛ اقلیت حق توسل به خشونت برای سرنگونی اکثریت را ندارد؛ و هیچ ایدئولوژی، قومیت، مذهب یا طبقه‌ای مالک انحصاری حقیقت سیاسی نیست.

بنابراین، دموکراسی یک «قرارداد اجباری عقلانی» است. اجباری است، چون اگر رعایت نشود جامعه به خشونت و فروپاشی می‌رود. عقلانی است، چون همه طرف‌ها می‌فهمند که هزینه حذف یکدیگر از هزینه تحمل یکدیگر بیشتر است. قراردادی است، چون بر توافق نهاده شده بر سر قواعد بازی سیاسی تکیه دارد.

۷. ایران معاصر: تشنگی آزادی و خطر بازتولید حذف

ایران معاصر از عصر مشروطه تا امروز، صحنه جدال میان قانون و استبداد، آزادی و سرکوب، سکولاریسم و حکومت دینی، حقوق شهروندی و تبعیض، و پارلمانتاریسم و حکومت فردی یا ایدئولوژیک بوده است. انقلاب مشروطه، نهضت ملی، انقلاب ۱۳۵۷، اعتراضات دانشجویی، جنبش زنان، اعتراضات کارگری، خیزش‌های خیابانی و جنبش‌های نوین، همگی نشان می‌دهند که در جامعه ایران میل عمیقی به آزادی سیاسی، عدالت حقوقی، برابری شهروندی و کرامت انسانی وجود دارد.

اما همزمان، اپوزیسیون ایران نیز از بیماری‌های تاریخی خود رنج می‌برد: ایدئولوژی‌زدگی، گذشته‌گرایی، انتقام‌جویی، حذف‌طلبی، قوم‌گرایی افراطی، بی‌اعتمادی، خشونت کلامی، ضعف سازمان‌یابی و ناتوانی در پذیرش رقابت پارلمانی. هر جریانی، اگر خود را تنها نماینده حقیقت بداند، مستعد است که پس از رسیدن به قدرت، به جای ساختن دموکراسی، نسخه‌ای تازه از حذف و انحصار بسازد.

به همین دلیل، مسئله مرکزی ایران آینده فقط سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. مسئله این است که پس از جمهوری اسلامی، چه مکانیسمی مانع بازتولید استبداد خواهد شد؟ اگر یک جریان سیاسی، قومی، مذهبی، چپ، راست، سلطنت‌طلب، جمهوری‌خواه، ملی‌گرا یا فدرالیست بتواند بقیه را کاملاً حذف کند، خطر دیکتاتوری جدید جدی خواهد بود.

۸. نیروهای سیاسی ایران و آزمون پارلمانتاریسم

در ایران آینده، همه نیروهای سیاسی باید با یک معیار سنجیده شوند: آیا حاضرند در چارچوب پارلمانتاریسم، سکولاریسم، تمامیت ارضی، حقوق شهروندی و رأی آزاد مردم فعالیت کنند یا خیر؟ این معیار باید بر همه جریان‌ها به‌طور برابر اعمال شود.

جریان‌های قومی و منطقه‌ای، اگر از حقوق فرهنگی، زبانی، توسعه متوازن و تمرکززدایی اداری دفاع کنند، می‌توانند بخشی از دموکراسی آینده باشند. اما هر جریان مسلح یا جدایی طلب که بخواهد با تکیه بر خلأ قدرت، تمامیت ارضی ایران را گروگان بگیرد، از منطق پارلمانتاریسم خارج می‌شود. فدرالیسم یا تمرکززدایی، اگر قرار باشد مطرح شود، باید در چارچوب قانون اساسی، رأی ملی، بحث عمومی و تضمین تمامیت ارضی باشد، نه از مسیر تهدید مسلحانه یا فشار خارجی.

جریان‌های چپ نیز اگر عدالت اجتماعی، حقوق کارگر، خدمات عمومی، مالیات عادلانه و محدودسازی سرمایه‌داری رها شده را از مسیر حزب، اتحادیه، انتخابات و پارلمان دنبال کنند، بخشی ضروری از یک جامعه دموکراتیک‌اند. اما اگر هدف آنان انقلاب قهرآمیز، لغو مالکیت سیاسی مخالف، حذف احزاب راست یا تبدیل «طبقه» به منبع انحصاری مشروعیت باشد، دوباره خطر استبداد ایدئولوژیک را بازتولید می‌کنند.

جریان‌های پادشاهی خواه نیز اگر از پادشاهی مشروطه، سکولار، نمادین و پارلمانی دفاع کنند، می‌توانند ظرفی برای آشتی ملی و تداوم تاریخی دولت ایران باشند. اما اگر پادشاهی خواهی به گذشته‌گرایی، انتقام از مصدقی‌ها، ملی مذهبی‌ها، چپ‌ها، جمهوری خواهان یا دیگر مخالفان تاریخی پهلوی تبدیل شود، از منطق پادشاهی مشروطه خارج شده و به سلطنت طلبی حذف‌گرا سقوط می‌کند. اهمیت موضع شاهزاده رضا پهلوی، دقیقاً در تأکید مداوم بر سکولار دموکراسی، رأی مردم، حق انتخاب میان جمهوری و پادشاهی، و دوران گذار است؛ نه در بازگشت انتقام‌جویانه به گذشته.

جریان‌های جمهوری خواه نیز اگر به جمهوری سکولار، ملی، پارلمانی و حقوق محور باور داشته باشند، بخشی از دموکراسی آینده‌اند. اما جمهوری خواهی نیز مانند هر ایدئولوژی دیگر، اگر به حذف پادشاهی خواهان یا نفی حق مردم برای انتخاب شکل نظام تبدیل شود، از دموکراسی فاصله می‌گیرد. معیار نهایی باید صندوق رأی، قانون اساسی دموکراتیک و حقوق بنیادین شهروندان باشد.

۹. توازن قدرت؛ شرط واقعی دموکراسی

یکی از نتایج مهم این مقاله آن است که دموکراسی زمانی پایدار می‌شود که هیچ نیرویی نتواند دیگران را کاملاً آچمز کند. اگر یک جریان سیاسی آن قدر قدرتمند شود که بتواند مخالفان را از صحنه حذف کند، وسوسه دیکتاتوری افزایش می‌یابد. برعکس، وقتی نیروهای اجتماعی، سیاسی، طبقاتی و فرهنگی آن قدر متوازن باشند که حذف یکدیگر برایشان پرهزینه باشد، عقلانیت دموکراتیک ظهور می‌کند.

به بیان دیگر، دموکراسی همیشه از عشق به مخالف زاده نمی‌شود؛ گاهی از ناتوانی عقلانی در حذف مخالف زاده می‌شود. نیروها یاد می‌گیرند که چون نمی‌توانند یکدیگر را نابود کنند، بهتر است قواعد مشترک بسازند. این همان نقطه‌ای است که قرارداد اجتماعی مدرن شکل می‌گیرد: نه از پاکی ذاتی انسان، بلکه از فهم هزینه‌های وحشتناک حذف، جنگ و انتقام.

برای ایران، این یعنی همه نیروهای مسئول باید قوی، سازمان‌یافته، سیاسی و در عین حال محدود به قانون باشند. جامعه مدنی، احزاب، رسانه‌ها، اتحادیه‌ها، دانشگاه‌ها، زنان، اقوام، کارگران، کارآفرینان، روشنفکران، نیروهای ملی و نهادهای حقوقی باید آن قدر حضور داشته باشند که هیچ گروهی نتواند کل کشور را به گروگان بگیرد.

۱۰. پارلمان به عنوان میدان مشترک ایران آینده

پارلمان آینده ایران باید میدان مشترک همه نیروهایی باشد که به چند اصل بنیادین تن می‌دهند: سکولاریسم سیاسی، تمامیت ارضی، حقوق برابر شهروندان، برابری زن و مرد، آزادی بیان و رسانه، استقلال قوه قضائیه، انتخابات آزاد، عدم خشونت سیاسی، و پذیرش انتقال مسالمت‌آمیز قدرت.

در چنین نظامی، چپ می‌تواند از عدالت اجتماعی دفاع کند؛ راست می‌تواند از بازار و مالکیت دفاع کند؛ ملی‌گرا می‌تواند از هویت ایرانی دفاع کند؛ فمینیست می‌تواند از حقوق زنان دفاع کند؛ اقلیت‌های قومی و زبانی می‌توانند از حقوق فرهنگی دفاع کنند؛ پادشاهی خواه می‌تواند از پادشاهی مشروطه دفاع کند؛ جمهوری خواه می‌تواند از جمهوری دفاع کند. اما هیچ‌کدام حق ندارند با زور، اسلحه، مذهب، ایدئولوژی یا دستگاه امنیتی، دیگران را از حق رقابت محروم کنند.

پارلمان‌تاریسم یعنی پذیرش این حقیقت که ایران ملک هیچ حزب، قوم، طبقه، مذهب، خاندان یا ایدئولوژی خاصی نیست. ایران خانه مشترک شهروندان ایرانی است. قانون اساسی آینده باید به جای مقدس کردن یک ایدئولوژی، قواعد رقابت میان ایدئولوژی‌ها را تضمین کند.

۱۱. نتیجه‌گیری

گفتمان سیاسی و پارلمان‌تاریسم محصول مستقیم طبیعت زیستی انسان نیستند؛ بلکه سازوکارهای تمدنی برای مهار وجوه خطرناک همان طبیعت‌اند. انسان موجودی است که می‌تواند همکاری کند، اما می‌تواند حذف کند؛ می‌تواند قانون بسازد، اما می‌تواند قانون را ابزار سرکوب کند؛ می‌تواند پارلمان بسازد، اما می‌تواند پارلمان را به نمایش تبدیل کند. بنابراین دموکراسی نیازمند نهاد، فرهنگ، توازن قدرت، آموزش سیاسی، رسانه آزاد و قرارداد اجتماعی است.

برای ایران امروز، درس اصلی روشن است: هیچ نیروی سیاسی نباید تصور کند پیروزی یعنی حذف دیگران. پیروزی واقعی یعنی ساختن نظمی که حتی مخالفان ما نیز در آن حق فعالیت، رقابت، نقد و بازگشت به قدرت داشته باشند. اگر نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی، از هم‌اکنون به این منطق تن ندهند، خطر آن وجود دارد که پس از سقوط استبداد دینی، استبدادی دیگر با پرچمی دیگر متولد شود.

پارلمان‌تاریسم در ایران آینده باید نه ژست سیاسی، بلکه قرارداد حیاتی ملت باشد: قراردادی برای آن‌که هیچ گروهی نتواند دیگری را نابود کند؛ هیچ قدرتی نتواند خود را ابدی کند؛ هیچ ایدئولوژی‌ای نتواند مالک ایران شود؛ و هیچ شهروندی به دلیل عقیده، جنسیت، قومیت، زبان، مذهب یا گرایش سیاسی از حقوق برابر محروم نماند. دموکراسی شاید طبیعی‌ترین میل بشر نباشد، اما عاقلانه‌ترین راه بشر برای زنده ماندن در کنار یکدیگر است.

منابع و مآخذ

1. Young RW. Evolution of the human hand: the role of throwing and clubbing. Journal of Anatomy. 2003;202(1):165–174.

2. Almécija S, Smaers JB, Jungers WL. The evolution of human and ape hand proportions. *Nature Communications*. 2015;6:7717.
3. Skinner MM, Stephens NB, Tsegai ZJ, et al. Human-like hand use in *Australopithecus africanus*. *Science*. 2015;347(6220):395–399.
4. Hobbes T. *Leviathan*. London: Andrew Crooke; 1651.
5. Weber M. *Politics as a Vocation*. 1919.
6. Locke J. *Two Treatises of Government*. London; 1689.
7. Rousseau JJ. *The Social Contract*. Amsterdam; 1762.
8. Britannica. Social contract: political philosophy. *Encyclopaedia Britannica*; accessed 2026.
9. Dahl RA. *Polyarchy: Participation and Opposition*. New Haven: Yale University Press; 1971.
10. Lijphart A. *Patterns of Democracy: Government Forms and Performance in Thirty-Six Countries*. 2nd ed. New Haven: Yale University Press; 2012.
11. North DC, Wallis JJ, Weingast BR. *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. Cambridge: Cambridge University Press; 2009.
12. Acemoglu D, Robinson JA. *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity, and Poverty*. New York: Crown; 2012.
13. Levitsky S, Ziblatt D. *How Democracies Die*. New York: Crown; 2018.
14. Arendt H. *The Origins of Totalitarianism*. New York: Harcourt; 1951.

15. Popper KR. The Open Society and Its Enemies. London: Routledge; 1945.
16. Mill JS. On Liberty. London: John W. Parker and Son; 1859.
17. Rawls J. Political Liberalism. New York: Columbia University Press; 1993.
18. Huntington SP. Political Order in Changing Societies. New Haven: Yale University Press; 1968.
19. Boehm C. Hierarchy in the Forest: The Evolution of Egalitarian Behavior. Cambridge, MA: Harvard University Press; 1999.
20. Pinker S. The Better Angels of Our Nature: Why Violence Has Declined. New York: Viking; 2011.